

تبیین زمینه‌های همگرایی در روابط ایران و جمهوری آذربایجان

و چالش‌های آن (از ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۴)

مسلم کرم‌زادی*

استادیار دانشگاه پیام نور

فهیمة خوانساری‌فرد

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۳۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۰/۰۷

چکیده

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به نظر بسیاری از پژوهشگران، وجود اشتراک‌ها و ظرفیت‌های تاریخی، فرهنگی، مذهبی و ژئوپلیتیک در روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان، بسترهای مناسبی برای برقراری روابط نزدیک و همگرایی در عرصه‌های مختلف میان دو طرف است؛ اما روند رویدادها به گونه‌ای دیگر پیش رفت و چالش‌های متعددی در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و جهانی، عملکرد این دسته از عوامل را تحت تأثیر قرار داد. به گونه‌ای که روابط دو کشور با وجود زمینه‌های مناسب، فراز و فرود بسیاری را شاهد بوده است؛ بنابراین در این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این پرسش هستیم که چه عواملی پس از استقلال جمهوری آذربایجان، بسترهای موجود در زمینه همگرایی ایران و جمهوری آذربایجان را تحت تأثیر قرار داده و بر فرصت برقراری روابط نزدیک و پایدار میان دو کشور تأثیر منفی گذاشته است؟ در این زمینه به دنبال تبیین چگونگی عملکرد عوامل همگرایی و در مقابل آن، چالش‌های موجود در این مسیر در روابط ایران و جمهوری آذربایجان هستیم و این فرضیه را مطرح می‌کنیم که با وجود برخورداری روابط دو کشور از پیوندهایی که همگرایی میان دو طرف را هموار کرده و می‌کنند؛ عملکرد عواملی که این روند را با چالش‌های فراوانی روبه‌رو ساخته‌اند، همگرایی دو همسایه را غیرعملی کرده است. در این نوشتار، از روش توصیفی-تحلیلی، تحلیل محتوا و بررسی تاریخی روابط دو کشور استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها

ترک‌گرایی، دریای خزر، قره‌باغ، قفقاز، منطقه‌گرایی، همگرایی.

مقدمه

جمهوری آذربایجان که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ با موجودیتی مستقل به عرصه روابط بین‌الملل وارد شد، با ایران پیوندهای تاریخی، فرهنگی و مذهبی بسیار دارد. از این رو، فرصت‌های متعددی برای همگرایی بین آن‌ها وجود داشته است؛ به‌گونه‌ای که دو کشور می‌توانستند با برقراری روابط پایدار و نزدیک متقابل در راستای همگرایی منطقه‌ای گام بردارند؛ اما وقوع مشکلات بسیار در روابط دو کشور فرصت بهره‌مندی از این عوامل را از دو کشور گرفت. موانعی مانند بی‌اعتمادی میان نخبگان دو کشور، مناقشات منطقه‌ای، تفاوت دیدگاه‌های دو کشور در زمینه تدوین رژیم حقوقی دریای خزر و نیز روابط جمهوری آذربایجان با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی از مهم‌ترین چالش‌های موجود در مسیر همگرایی دو کشور هستند. در این نوشتار تلاش شده است تا مؤلفه‌های مؤثر بر روند همگرایی میان ایران و جمهوری آذربایجان تبیین و چگونگی اثربخشی عواملی که این روند را با چالش روبه‌رو ساخته‌اند، تحلیل شود. در این نوشتار با توجه به ماهیت موضوع، از روش توصیفی-تحلیلی، تحلیل محتوا و بررسی تاریخی روابط دو کشور استفاده شده است. داده‌های نوشتار نیز از کتاب‌ها، مجلات تخصصی، سایت‌های اینترنتی تخصصی و مواضع رسمی مقام‌های سیاسی جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل شده‌اند.

همگرایی

در مورد تعریف همگرایی و ویژگی‌های آن اجماع نظر چندانی وجود ندارد. با این حال، مهم‌ترین تعریفی که مورد اجماع بیشتر پژوهشگران قرار گرفته، مربوط به ارنست هاس است. به اعتقاد وی، همگرایی فرایندی است که در آن بازیگران سیاسی در چندین فضای ملی مجزا متقاعد می‌شوند تا وفاداری‌ها، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی خود را به سمت مرکز جدید و بزرگ‌تری منتقل کنند که نهادهای آن بر دولت‌های ملی صلاحیت قضائی دارند (Haas, 1961: 366-367). بیشتر نظریه‌های همگرایی، همگرایی منطقه‌ای را مورد توجه قرار داده‌اند. در واقع، بحث همگرایی در روابط بین‌الملل تا حد زیادی مترادف با همگرایی منطقه‌ای دانسته می‌شود؛ زیرا نظریه همگرایی بیشتر براساس همگرایی منطقه‌ای و در درازمدت، ایجاد دولت جهانی واحد پایه‌گذاری شده است (Brown and Ainley, 2005: 122). اما در مورد اینکه یک منطقه را موضوعی جغرافیایی بدانیم یا این امر به اشتراک فرهنگ و زبان و دین مشترک مربوط باشد، اجماعی وجود ندارد. برخی، مفهوم منطقه را متضمن حوزه جغرافیایی محدود می‌دانند، برخی بر وجود فرهنگ و زبان یا مذهب مشترک تمرکز دارند و برخی دیگر معتقدند که نهادهای سیاسی و رفتارهای مشترک تعیین‌کننده منطقه است (Kurian, 2011: 1439). باید تأکید کرد که

مطالعه همگرایی منطقه‌ای منحصر به فرد و مجزا از همه مطالعات نظام‌مند پیشین وحدت سیاسی است؛ زیرا همگرایی منطقه‌ای خود را به تلاش‌های غیراجبارآمیز منحصر کرده است. هدف اصلی از مطالعه همگرایی منطقه‌ای هنجاری است؛ زیرا واحدها و فعالیت‌های مورد مطالعه، آزمایشگاه زنده‌ای را فراهم می‌کنند که براساس آن می‌توان روند ایجاد صلح‌آمیز اشکال جدید جوامع انسانی در سطح بسیار بالای سازمانی و فرایندهایی که ممکن است به چنین شرایطی منجر شود را مشاهده کرد (Haas, 1970: 608).

به صورت کلی، دو موج اصلی مطالعات علمی منطقه‌گرایی وجود دارد. موج اول در دهه ۱۹۶۰ و تحت سلطه پژوهش‌های نوکارکردگرایان به وقوع پیوست. درحالی که پیش‌فرض‌های اصلی نوکارکردگرایان مبنی بر فرایندهای سرایت^۱ و کارفرمایی فراملی^۲ ناشی از مطالعات دقیق تجربی نهادهای اصلی جامعه اروپا بود؛ جست‌وجو برای تبیین‌های تعمیم‌پذیر همگرایی، پژوهشگران را به کاربرد این نظریه در دیگر مناطق واداشت. ارنست هاس، همگرایی در بلوک اتحاد شوروی و دولت‌های غربی و کشورهای شمال اروپا را بررسی کرد. هاس و فیلیپ اشمیتز^۳ فرایندهای همگرایی در اروپا و آمریکای لاتین را با هم مقایسه کردند. جوزف نای^۴ نیز به مقایسه همگرایی در شرق آفریقا، آمریکای لاتین و خاورمیانه پرداخت. اگرچه، به‌کار بستن نظریه‌های ناشی از همگرایی اروپا خارج از اروپا به‌ندرت مناسب بوده است. به‌نظر می‌رسد که پیشرفت همگرایی در دیگر مناطق بسیار کندتر از اروپای غربی بوده است. این مسئله، پژوهشگران را بر آن داشته تا تمرکز خود را بر روی عواملی قرار دهند که اروپا را مناسب همگرایی کرده است. ویژگی‌های خاص جوامع اروپایی مانند لیبرال دموکراسی بودن و سطوح بالای توسعه صنعتی و اقتصادی، ارزش‌های سازگار نخبگان و اتحادهای نظامی، پیش‌شرط‌های الزامی همگرایی را ارتقا داده بود. البته تلاش پژوهشگران این نظریه در توضیح همگرایی میان گروه اقتصادهای لیبرال صنعتی در بافت ژئوپلیتیک دوقطبی، قابلیت کاربرد نظریه همگرایی در بیرون از اروپای غربی را محدود کرد (Kurian, 2011: 1439). به‌شکل کلی، بیشتر نظریه‌های همگرایی براساس تجربه اروپایی همگرایی و در راستای شکل‌گیری نهادهای منطقه‌ای اروپایی نگاشته شده‌اند که این موضوع، نتیجه رویدادهای بین‌المللی و پیشرفت‌های علمی در دوره پس از جنگ جهانی دوم بوده است (Cantori and Spiegel, 1973: 465). با این حال، با توجه به گسترش منطقه‌گرایی در شرایط کنونی می‌توان از تجربه اروپا در زمینه همگرایی، در مناطق

-
1. Spillover
 2. Supranational Entrepreneurship
 3. Philippe Schmitter
 4. Joseph Nye

دیگر و در روابط کشورها استفاده کرد. البته در این راستا باید به شرایط و مناسبات هر منطقه مانند شرایط فرهنگی یا ویژگی‌های خاص ژئوپلیتیکی توجه داشت.

مطالعات همگرایی منطقه‌ای تطبیقی در ۱۵ سال گذشته به شکل جدی از سر گرفته شده است. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ شاهد افزایش منطقه‌گرایی در سطح جهان بوده‌ایم. سازمان‌های منطقه‌ای مانند آپک^۱، مرکوسور^۲ و نفتا^۳، هنگامی ایجاد شدند که اتحادیه اروپا، زیرساخت‌های نهادی خود را عمیق‌تر کرده و حوزه جغرافیایی خود را گسترش داده بود. بنابراین تشدید منطقه‌گرایی موجب ظهور موج دوم مطالعات تطبیقی شد (Kurian, 2011: 1439). در حالی که پژوهشگران در دهه ۱۹۶۰ بر درک زمینه‌های تسهیل‌کننده ایجاد و تثبیت نهادهای منطقه‌ای متمرکز شده بودند، منطقه‌گرایی جدید تمرکز زیادی بر دلایل و تأثیرات منطقه‌گرایی و در نظر گرفتن تنوع در ساختارهای نهادی مناطق داشته است. بسیاری از مطالعات جدید منطقه‌گرایی بر اقتصاد تمرکز دارند و برای تشخیص و درک منابع منطقه‌گرایی از نظریه‌های جدید تجاری استفاده می‌کنند. تأکید اصلی بر ارتباط منطقه‌ای شدن با فرایندهای جهانی شدن است. برخی مطالعات، منطقه‌ای شدن را پاسخ تدافعی یا شبه حمایتی^۴ به چالش فزاینده فشارهای رقابتی بازارهای جهانی می‌دانند؛ اما برخی دیگر منطقه‌گرایی را گامی در راستای ادغام کامل در اقتصاد جهانی می‌بینند. از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران روابط بین‌الملل، مانند باری بوزان^۵ و اول ویور^۶ با احیای مفهوم جوامع امنیتی منطقه‌ای برای بررسی الگوهای منطقه‌گرایی بر روی منطقه‌ای‌سازی امنیت تأکید دارند (Kurian, 2011: 1439). همچنین، باری بوزان معتقد است که با «ظهور دیگران»^۷ و افول نسبی قدرت غرب، منافع در سطح جامعه بین‌المللی منطقه‌ای افزایش می‌یابد. البته، درجه انسجام جامعه بین‌المللی منطقه‌ای (یا نبود آن) به شکل مستقیم وابسته به توافق یا نبود توافق دولت‌های محلی بر سر این است که احساس همگرایی یا بیگانگی بیشتری از مرکز غربی داشته باشند. گرچه، بیشتر زمینه‌های مشترک مانند ملی‌گرایی، برابری انسانی، حاکمیت، دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و بازار در سطح بین‌المللی باقی می‌مانند؛ اما منطقی است انتظار داشته باشیم که مناطق براساس مواضع متفاوت خود، خواستار تمایز باشند. درجه این تمایزطلبی و یا انسجام منطقه‌ای، در نقاط مختلف متفاوت و تابع رقابت‌های محلی خواهد بود (Buzan, 2014: 180). اما آنچه در متون همگرایی

-
1. APEC
 2. Mercosur
 3. NAFTA
 4. Semiprotectionist
 5. Barry Buzan
 6. Ole Wæver
 7. Rise of the rest

بیشتر نادیده گرفته می‌شود موفقیت ترتیبات کوچک‌تر دوجانبه یا سه‌جانبه است. اتحادیه گمرکی بین انگلستان و جمهوری ایرلند همچنان یکی از پایدارترین نمونه‌های همگرایی بین دولت‌های همسایه است که تنها ترتیبات مشابهی چون اتحادیه گمرکی میان بلژیک، هلند، لوکزامبورگ می‌تواند هم‌سطح آن باشد. در هر دوی این نمونه‌ها، با وجود دشمنی‌های تاریخی، پیوندهای نزدیکی شکل گرفته است (گریفیس، ۱۳۸۸: ۱۱۰۰). همگرایی می‌تواند در اشکال و زمینه‌های مختلف ظاهر شود که از جمله آن‌ها می‌توان به همگرایی در سطوح مختلف بین دو کشور اشاره کرد. بنابراین در این نوشتار تمرکز بیشتر بر روی همگرایی فرهنگی و اقتصادی بین دو کشور همسایه، ایران و جمهوری آذربایجان است که به دلایل مختلف تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی ظرفیت‌های بالای همگرایی دارند. در جوامعی که شرایط رسیدن به ابعاد مختلف همگرایی را دارند، همگرایی می‌تواند در کاهش تعارض‌ها و جهت‌دهی به منافع مشترک آن‌ها در عرصه بین‌المللی به‌کار آید؛ موضوعی که در تجزیه و تحلیل روابط دو کشور، به‌ویژه دو کشور همسایه با در اختیار داشتن زمینه‌های مشترک بسیار، کارا و اثربخش خواهد بود. در ادامه روابط ایران و جمهوری آذربایجان، زمینه‌های همگرایی و در پی آن چالش‌های همگرایی در روابط دو کشور بررسی می‌شود.

بررسی شاخص‌های همگرایی ایران و جمهوری آذربایجان

با بررسی منابع موجود می‌توان مؤلفه‌های تأثیرگذار بر روند همگرایی ایران و جمهوری آذربایجان را به دو دسته فرهنگی و تا حدی اقتصادی با شاخص‌های مختلف تقسیم کرد که در ادامه هر یک از آن‌ها را تبیین می‌کنیم:

۱. **تاریخ مشترک.** ایران و جمهوری آذربایجان میراث مشترک تاریخی و فرهنگی دارند. تمدن ایرانی از دوره هخامنشی در این منطقه وجود داشته است و در دوره‌های مختلف تاریخی، حکومت‌های ایرانی در آنجا حضور داشته‌اند. تا اوایل قرن ۱۹ آنچه امروزه جمهوری آذربایجان است، بخشی از ایران بود تا اینکه در دو قرارداد گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) تمام جمهوری آذربایجان کنونی به روسیه تزاری واگذار شد. در قرارداد گلستان هشت خانات (قره‌باغ، گنجه، شکی، باکو، شیروان، تالش و دربند) آذری از ایران جدا شد و در قرارداد ترکمانچای، ایران تمام کنترل خود بر آذربایجان را از دست داد (Cornell, 2005: 22).

۲. **پیوندهای فرهنگی.** از زمان‌های کهن، قلمروی کنونی جمهوری آذربایجان در میان مرزهای فرهنگی ایرانی به‌عنوان بخشی از تشکیلات متنوع کشوری ایران بوده و سنت‌های آن در این کشور تا اوایل قرن ۱۹ تسلط داشته است (Ter-Abrahamian, 2005: 121). در اصل یکی از سرزمین‌های داخل در گستره جهانی فرهنگ و میراث نورو ایرانی، جمهوری

آذربایجان است که با ایران زمین، پیوستگی عمیق تاریخی و فرهنگی دارد. شاهنامه فردوسی و نیز عید نوروز و مراسم وابسته به آن جزو مهم‌ترین موارد در زمینه اشتراک‌های فرهنگی میان دو کشور است.

۳. پیوند در دین و مذهب. دین اسلام در قرن هفتم به وسیله اعراب به سرزمین‌های فراروی ارس نفوذ کرد و جایگزین دین مسیحیت شد. از آن زمان تاکنون، اسلام در این منطقه حضور داشته و حتی تسلط هفتادساله کمونیست‌ها نیز نتوانسته علاقه موجود میان مردم و اسلام را از بین برد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، با اینکه نظام سیاسی جمهوری آذربایجان به عنوان نظامی غیردینی معرفی شده است؛ اما واقعیت این است که کشوری با اکثریت مسلمان است. بخش زیادی از جمعیت آن گرایش ویژه‌ای به اسلام دارند و دین اسلام را بخش مهمی از هویت ملی خود می‌دانند. در این میان، تفاوت مهمی که جمهوری آذربایجان با سایر جمهوری‌های مسلمان جداشده از اتحاد شوروی دارد این است که تنها جمهوری با اکثریت شیعه است. براساس آخرین سرشماری رسمی دولت آذربایجان (سال ۲۰۰۹)، حدود ۹۵ درصد مردم جمهوری آذربایجان مسلمان هستند که از این تعداد، ۸۵ درصد شیعه و ۱۵ درصد سنی هستند (World Population Review, 2015).

۴. روابط اقتصادی و حضور در سازمان‌های منطقه‌ای. ایران و جمهوری آذربایجان در زمینه روابط اقتصادی و به‌ویژه در حوزه انرژی، می‌توانند به صورت دوجانبه و نیز در قالب نهادهای منطقه‌ای سطح روابط اقتصادی متقابل را افزایش دهند. یکی از این حوزه‌ها، گسترش همکاری‌های اقتصادی در زمینه بازارچه‌های مرزی است که می‌تواند سبب اشتغال‌زایی، توسعه اقتصادی مناطق مرزی و مبارزه با قاچاق کالا در این منطقه شود و از نظر امنیتی آثار مثبتی داشته باشد (زین‌العابدین و صابر، ۱۳۹۲: ۱۱۱). ایران و جمهوری آذربایجان در سازمان‌های منطقه‌ای مانند اکو و سازمان کنفرانس اسلامی عضو هستند که بهره‌گیری از این فرصت در نزدیکی دو کشور به یکدیگر تأثیر زیادی خواهد داشت.

چالش‌های همگرایی در روابط ایران و جمهوری آذربایجان

در بحث همگرایی در روابط کشورها به نقش عوامل واگرایانه و تأثیر آن‌ها بر روند همگرایی نیز توجه می‌شود. در ادامه، موانع و چالش‌های همگرایی روابط ایران و جمهوری آذربایجان در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی بیان می‌شود:

الف) سطح ملی

۱. بی‌اعتمادی در روابط دوجانبه. نگاه آذری‌ها و ایرانی‌ها به یکدیگر نگاهی همراه با اعتماد نبوده است. بخشی از این بی‌اعتمادی به ذهنیت تاریخی دو کشور از یکدیگر و به‌ویژه به

سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ و شکل‌گیری جمهوری دموکراتیک آذربایجان و نیز در سال‌های جنگ جهانی دوم و ایجاد حکومت آذربایجانی به ریاست جعفر پیشه‌وری در شمال ایران مرتبط است. این وضعیت در سال‌های پس از استقلال آذربایجان تشدید نیز شده است. ایلچی بیگ با به‌کارگرفتن سیاست‌های تندروانه و پان‌ترکی از ابتدا نسبت به ایران موضعی خصمانه گرفت و سبب گسترش جو بدبینی در میان دوطرف شد. در نتیجه اقدام‌های وی در سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲ دولت ایران دریافت که از سمت شمال تمامیت ارضی کشورش در معرض تهدید قرار دارد (Souleimanov and Ditrych, 2007: 106). گرچه پس از سقوط حکومت او، مناسبات دو کشور اندکی بهبود یافت؛ اما سوء تفاهم‌های پیشین، همچنان بر روند روابط دو کشور سایه افکنده است.

۲. بحران قره‌باغ و نقش ایران. ناگورنو-قره‌باغ منطقه خودمختار ارمنی‌نشین در غرب جمهوری آذربایجان و در نزدیکی مرزهای ارمنستان است که در دوران اتحاد شوروی به‌صورت منطقه‌ای خودمختار در جمهوری آذربایجان اداره می‌شد. مناقشه قره‌باغ از سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ به‌دنبال بروز اختلاف میان آذری‌ها و ارمنه شکل گرفت و به جنگ میان دوطرف منجر شد. در سال ۱۹۸۸ ایران با اینکه یک اکثریت بزرگ شیعه، ساکن جمهوری آذربایجان بودند؛ تا حد زیادی بی‌طرف باقی ماند (Gresh, 2006: 3). البته، ایران برای کنترل بحران از راه میانجی‌گری تلاش‌هایی کرد که از ژانویه ۱۹۹۲ آغاز شد و در نتیجه این اقدام‌ها در دو مرحله آتش‌بس موقت برقرار شد. سیاست میانجی‌گرایانه ایران، گروه‌هایی از مردم جمهوری آذربایجان را نگران و گرایش به ترکیه و غرب را در باکو تشدید کرد و محور آمریکا-اسرائیل-ترکیه-جمهوری آذربایجان را در مقابل محور ایران-ارمنستان-روسیه به‌وجود آورد (کرمی، ۱۳۷۸: ۱۲). پس از اینکه برخی از منابع در جمهوری آذربایجان ادعا کردند که ایران به ارمنستان کمک‌های نظامی ارائه کرده است، این گرایش‌ها تقویت شد. برای نمونه، توران (خبرگزاری جمهوری آذربایجان) مدعی شد که در سال ۱۹۹۴ بیش از ۶۰ نفر از نظامیان ارمنستان پس از گذراندن دوره‌های آموزشی در پایگاه نظامی مرنند به ارمنستان و قره‌باغ فرستاده شدند و هزینه آن را ارمنه مقیم ایران پرداخت کرده‌اند (امیراحمدیان، ۱۳۸۲: ۱۴۰). همچنین، گزارش شد که ایران برای آزادی ارمنستان ارتش سری ارمنی را آموزش داده است (Gresh, 2006: 5). با وجود تلاش‌های مقطعی ایران برای پایان دادن به بحران قره‌باغ، سرانجام گروه مینسک وابسته به سازمان امنیت و همکاری اروپا در مصوبه ۹ مه ۱۹۹۴ میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان، آتش‌بس اعلام کرد.

۳. رویکردهای امنیتی متفاوت دو کشور. دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان دغدغه‌های امنیتی متفاوتی دارند که در بیشتر زمان‌ها، روند نزدیکی روابط را با مشکل روبه‌رو می‌سازد. جمهوری آذربایجان امنیت خود را در پیوستن به غرب و ساختارهای اروپایی

آمریکایی جست‌وجو می‌کند. حضور آذری‌ها به‌عنوان بزرگ‌ترین اقلیت قومی در ایران نیز، به نگرانی‌های امنیتی ایران دامن زده است. افزون بر این، مسائل دیگری نیز وجود داشته است که ایران از ناحیه جمهوری آذربایجان احساس ناامنی کند. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، طرح مسئله اتحاد دو آذربایجان و ایجاد آذربایجان بزرگ از سوی حکومت آذربایجان بوده است. ایلچی بیگ به‌عنوان رهبر جنبش آذربایجان واحد، یکی از مهم‌ترین طرفداران وحدت دو آذربایجان بود. او در موارد متعددی از اعتقاد خود به وحدت دو آذربایجان صحبت کرد و آن را در حداکثر پنج سال قابل تحقق خواند (Souleimanov and Ditych, 2007: 104). طبیعی است این مواضع، واکنش‌هایی را در ایران برانگیخت. این روند در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. البته باید گفت که موضع حیدر علی‌اف در مورد مسئله آذربایجانی‌های ایران در تقابل با رقبای ملی‌گرایش، عمل‌گرایانه‌تر بوده است. راهبرد مهم وی، تغییر تمرکز از آذری‌های ایران به آذری‌های مهاجر بود. درحالی که بنابر دیدگاه ایلچی بیگ، آذربایجانی‌های ایران باید نقش اهرم فشار برای برقراری حقوق زبانی و فرهنگی درون ایران باشند که درنهایت به استقلال آن‌ها از این کشور منجر شود. علی‌اف برای آذری‌ها دو نوع وفاداری را مجاز می‌دانست؛ هم به‌عنوان شهروندان کشورشان و هم به‌عنوان میهن‌پرستان آذربایجانی. الهام علی‌اف سیاست پدرش در مورد این مسئله را با تبدیل کشور آذربایجان به‌عنوان سرزمین مادری مشترک برای همه آذربایجانی‌های جهان، دنبال کرد. شایان توجه اینکه، درحالی که وب‌سایت وی، نسخه‌هایی طولانی از سخنان او نسبت به آذری‌های ساکن در اوکراین، گرجستان، روسیه سفید، مولداوی، روسیه، اروپا و ترکیه را ذکر کرده است؛ اما هیچ اشاره‌ای به آذری‌های ایران نداشته است (Brown, 2004: 590-592). حزب وی نیز بیشتر در این زمینه مواضع غیررسمی گرفته است. از سوی دیگر، جمهوری آذربایجان در مقابل اعتراض ایران به این موضع‌گیری‌ها، ایران را به شکل دادن به ناآرامی‌ها در جامعه شیعیان این کشور متهم کرده است (چابکی، ۱۳۸۸: ۷۲). در سال ۲۰۱۱ نهاد‌های ناظر بر اجرای قانون، رئیس و هفت عضو دیگر حزب اسلامی جمهوری آذربایجان را دستگیر کردند که دولت آذربایجان آن‌ها را در ارتباط با ایران عنوان می‌کرد.

ب) سطح منطقه‌ای

۱. اختلاف در زمینه رژیم حقوقی دریای خزر. دریای خزر در بیشتر قرن ۱۹ قلمروی انحصاری ایران و روسیه بود. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، پیمان دوستی در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ اساس روابط دوجانبه میان دو دولت ایران و اتحاد شوروی شد. در این پیمان به استثنای استقرار دوباره حقوق مساوی کشتیرانی برای ایران، نشانی از مسئله رژیم حقوقی خزر

به‌صورت ویژه نبود. پس از آن، در سال ۱۹۴۰ قرارداد دیگری میان دو دولت در مورد روش اداره خزر بسته شد و در مجموع، این دو پیمان اساس روابط ایران و اتحاد شوروی در دریای خزر بودند؛ اما پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اوضاع تغییر یافت و پنج کشور هم‌مرز دریای خزر شدند. این کشورها خواستار برقراری رژیم حقوقی جدیدی شدند، درحالی که از رهیافت‌های متنوعی حمایت می‌کردند. از این‌رو، بر سر دریای خزر مناقشه حقوقی آغاز شد. اختلاف‌ها میان کشورهای ساحلی از همان ابتدا سبب چنددستگی مواضع این کشورها در مورد تدوین رژیم حقوقی برای دریای خزر شد. در این میان، جمهوری آذربایجان اولین دولت ساحلی خزر بود که با سرمایه‌گذاری خارجی توسعه ذخایر نفتی خزر و به‌کارگیری حاکمیت بر سهم خود از خزر را شروع کرد (Lee and Kim, 2008: 803). از پاییز ۱۹۹۳ گفت‌وگوهای جمهوری آذربایجان درحالی با کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی غرب برای بهره‌برداری از نفت دریای خزر آغاز شد که هنوز رژیم حقوقی آن تعیین نشده بود (کولای، ۱۳۹۲: ۲۲۵). این کشور در سپتامبر ۱۹۹۴ با امضای قرارداد قرن با شرکت‌های غربی، کنسرسیوم نفت آذربایجان را برای اکتشاف و استخراج نفت از سه حوزه دریای خزر تشکیل داد. با اینکه قرار بود ایران ۵ درصد از سهام کنسرسیوم را در اختیار گیرد؛ اما در آوریل ۱۹۹۵ به‌دلیل مخالفت آمریکا، شرکت ملی نفت ایران از کنسرسیوم اخراج شد (Souleimanov and Ditych, 2007: 104). تا نوامبر ۲۰۰۰، باکو حدود ۲۰ قرارداد برای توسعه میادین نفتی با شرکت‌های خارجی امضا کرد (Lee and Kim, 2008: 804). در مقابل، در دسامبر ۱۹۹۸ شرکت ملی نفت ایران نیز به‌کارگیری حاکمیت بر منطقه‌ای که آن را متعلق به خود می‌دانست را شروع کرد و قراردادی به ارزش ۱۹/۸ میلیون دلار را با رویال داچ شل و شرکت انگلیسی لاسمو^۱ برای اکتشاف میادین نفتی در جنوب خزر امضا کرد. همچنین در ژوئیه ۲۰۰۱، یک کشتی ایرانی دو کشتی اکتشافی جمهوری آذربایجان را به دور شدن از منطقه‌ای مورد مناقشه مجبور کرد (Lee, 2005: 37). این مسائل، به بحرانی‌تر شدن اوضاع به‌ویژه در روابط ایران و جمهوری آذربایجان منجر شد.

ایران با تقسیم دریای خزر در امتداد خط میانه، مخالفت و از تقسیمی مساوی براساس سهم ۲۰ درصدی هریک از دولت‌های خزر حمایت کرد (Lee, 2005: 41)؛ همچنین ایران طرح پیشنهادی سایر دولت‌های ساحلی را مبنی بر اینکه خزر باید به‌عنوان یک دریای جغرافیایی طبقه‌بندی شود، رد کرد و بر اینکه خزر یک دریاچه درون‌مرزی است؛ تأکید دارد. از دلایل مهم به‌کارگرفتن چنین دیدگاهی، نگرانی ایران در مورد حضور احتمالی نیروی دریایی ایالات متحده در منطقه است، به‌ویژه که جمهوری آذربایجان در این زمینه ابراز تمایل کرده

است. در مقابل، جمهوری آذربایجان معتقد است که دریای خزر باید براساس خط میانه تقسیم شود و با استناد به کنوانسیون ۱۹۸۲ دریاها، خواستار تقسیم خزر به مناطق ملی است تا بتواند در مناطق غنی نفتی مجاور ساحل خود حق حاکمیت انحصاری داشته باشد. با تقسیم خزر براساس کنوانسیون حقوق دریاها، میزان زیادی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز در قلمروی جمهوری آذربایجان قرار می‌گیرد (Zimnitskaya and Von Geldern, 2011: 3)؛ اما موضع حقوقی ایران به شدت بر روی میراث تاریخی پیمان‌هایی که با اتحاد شوروی امضا کرده، بنا شده است که به آن اجازه می‌دهد تا از حقوق خود از منابع خزر بیش از آنچه به‌وسیله حقوق دریاها تأمین می‌شود دفاع کند و آزادی دریاها یا حق عبور بدون ضرر در خزر را برای دولت‌های غیرساحلی رد کند. همچنین ایالات متحده با هدف جلوگیری از هرگونه مشارکت ایران در خزر، دو مسیر باکو- سوپسا^۱ و باکو- جیحان^۲ را برای انتقال انرژی مطرح کرد (Askari and Taghavi, 2006: 8). ایالات متحده نه تنها از تقسیم منطقه‌ای خزر حمایت کرده است؛ بلکه با هرگونه تأثیرگذاری ایران در مورد مسیرهای انتقال انرژی از این منطقه مخالفت کرده است. در مجموع، امضای توافق‌نامه‌های نفتی میان جمهوری آذربایجان و کنسرسیوم غربی، موجب تشدید اقدام‌های احتیاطی در زمینه روابط تهران و کشورهای خزر به‌صورت کلی و جمهوری آذربایجان به‌صورت خاص شده است (Dorraj and Entessar, 2013: 10).

۲. روابط نزدیک ترکیه و جمهوری آذربایجان. ترکیه منطقه قفقاز را سرزمینی برای نفوذ می‌بیند (Bulent and Akpınar, 2011: 54)؛ اما در میان کشورهای جداشده از اتحاد شوروی، جمهوری آذربایجان از نظر زبان، فرهنگ و قومیت به ترکیه نزدیک‌تر است. روند نزدیکی دو کشور پس از دوران کوتاه ایاز مطلب‌اف با شدت دنبال شد؛ به‌گونه‌ای که ابوالفضل ایلچی‌بیگ مدل غیرمذهبی و غرب‌گرای توسعه در ترکیه را برای جمهوری آذربایجان مطلوب می‌دانست (کولایی، ۱۳۹۲: ۲۲۴). به‌دلیل پیوندهای قومی و زبانی میان دو کشور و حمایت قاطع ترکیه از منافع ملی جمهوری آذربایجان این فرایند در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. ترکیه در جریان جنگ قره‌باغ حامی جمهوری آذربایجان بود و در سال ۱۹۹۲، پس از اشغال بخشی از جمهوری آذربایجان به‌وسیله ارمنستان، آمادگی خود را برای حمله به ارمنستان اعلام کرد که با واکنش آمریکا و روسیه روبه‌رو شد؛ اما در عمل مرزهای خود به روی ارمنستان را بست. این مسائل سبب شد تا دو کشور از ابتدا با یکدیگر روابط بسیار نزدیکی برقرار کنند؛ در همان

1. Baku-Supsa
2. Baku-Ceyhan

حال، جمهوری آذربایجان که خواستار افزایش پیوند با دولت‌های غربی بود، به ترکیه نزدیک‌تر شد (Bishku, 2009: 295).

در مورد تأثیر روابط گسترده ترکیه با جمهوری آذربایجان بر روابط این کشور با ایران، تأثیر ایدئولوژی ترکیه بر جمهوری آذربایجان نیز اهمیت بسیار دارد. در حالی که ایران ایدئولوژی شیعی را دنبال می‌کند، جمهوری آذربایجان ایدئولوژی کمالیسم (مبتنی بر عرفی‌گرایی) را به کار گرفته است. با وجود میراث تاریخی مشترک جمهوری آذربایجان با ایران، این کشور پیوندهای نزدیکی با ترکیه داشته و حیدر علی‌اف در راهبرد «یک ملت، دو دولت» با ترکیه سهیم بوده است. حتی پس از روی کار آمدن حکومت پساکمال متمایل به اسلام‌گرایی در ترکیه، این روابط ادامه داشته و ترکیه از موضع هویتی جمهوری آذربایجان حمایت کرده است. بنابراین ترک‌گرایی جمهوری آذربایجان موجب رشد ملی‌گرایی قومی غیردینی و ارتباط نزدیک با ترکیه در جهتی بسیار دورتر از حکومت دینی ایران شده است (Souleimanov and Others, 2014: 474). مؤثرترین عامل حضور ترکیه در منطقه، تلاش آمریکا برای منزوی کردن ایران و مقابله با روسیه بوده است. ترکیه با همکاری آمریکا توانست بازارهای منطقه قفقاز و از آن جمله جمهوری آذربایجان را فتح کند و با همگام شدن با منافع غرب، منافع خود را در منطقه به دست آورد. روابط جمهوری آذربایجان و ترکیه در عرصه‌های اقتصادی نیز گسترده است. در واقع، مشخصه روابط جمهوری آذربایجان با ترکیه همکاری‌های اقتصادی در حال افزایش است؛ حجم تجارت میان دو کشور در سال ۲۰۰۰، ۳۲۶ میلیون دلار بود که در سال ۲۰۱۰ به ۱ میلیارد و ۵۹ میلیون دلار افزایش یافت. در مجموع، ترکیه مقام دوم صادرات کالا به جمهوری آذربایجان و پنجمین مقصد صادرات کالاهای آذربایجانی است (Bulent and Akpinar, 2011: 57). مناسبات دو کشور در زمینه انرژی نیز به صورت فزاینده‌ای در حال اهمیت یافتن است. این روابط با قرارداد ناباکو وارد مرحله جدیدی شد. هدف اصلی خط لوله ناباکو که به دنبال ارسال گاز طبیعی جمهوری آذربایجان به اروپای شرقی و مرکزی از راه ترکیه است، تنوع‌بخشیدن به تأمین‌کنندگان و مسیرهای انرژی برای اروپا بوده است. از سوی دیگر، خط لوله نفتی باکو-تفلیس-جیحان^۱ و خط لوله گاز طبیعی باکو-تفلیس-ارزروم^۲ دو بعد مهم از روابط دو کشور در عرصه انرژی را تشکیل می‌دهند. در اواخر اکتبر ۲۰۱۱ اردوغان و علی‌اف برای فروش گاز به ترکیه از میدان شاه‌دنیز^۳ در سال ۲۰۱۷ و انتقال گاز شاه‌دنیز^۴ از راه ترکیه از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۴۲ دو توافق مهم امضا کردند (Bulent and Akpinar, 2011: 57).

1. Baku-Tbilisi-Ceyhan
2. Baku-Tbilisi-Erzurum

۳. مناسبات گسترده اسرائیل و جمهوری آذربایجان. پس از فروپاشی اتحاد شوروی در زمانی که جمهوری آذربایجان پس از منازعه قره‌باغ به دنبال کمک‌های مالی و نظامی و اسرائیل نیز به دنبال متحدانی در میان دولت‌های نواستقلال پساشوروی بود، میان دوطرف در آوریل ۱۹۹۲ روابط دیپلماتیک برقرار شد (Souleimanov and Others, 2014: 474). البته روابط میان آذری‌ها و یهودیان سابقه تاریخی دارد؛ در طول قرن نوزدهم باکو به مرکزی برای جنبش صهیونیستی در امپراتوری روسیه تبدیل شد. اسکان یهودیان در جمهوری آذربایجان در دوران اتحاد شوروی نیز ادامه یافت (Khalifazadeh, 2013: 56). نفوذ اسرائیل در جمهوری آذربایجان از دوران حکومت ملی‌گرایان افراطی جبهه خلق آغاز شد. جبهه خلق و اسرائیل در دشمنی با جمهوری اسلامی دیدگاه مشترکی داشتند و این موضوع زمینه حضور تل‌آویو در جمهوری آذربایجان را از سال ۱۹۹۲ هرچه بیشتر فراهم کرد. روابط دو کشور پس از روی کار آمدن حیدر علی‌اف گسترش بیشتری یافت. همکاری‌های امنیتی دو کشور به‌ویژه در اوت ۱۹۹۵ با سفر یک گروه از کارشناسان امنیتی اسرائیل به جمهوری آذربایجان برای آموزش نیروهای امنیتی این کشور افزایش یافت (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۱). به دنبال افزایش همکاری‌های نظامی دو کشور، اسرائیل سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی جمهوری آذربایجان را برای حفظ امنیت رئیس‌جمهور در دیدارهای خارجی آموزش داده و در امتداد دریای خزر و مرزهای ایران ایستگاه‌های شنود مستقر کرده است (Bishku, 2009: 306). در اواخر سال ۱۹۹۹ گروه پارلمانی دوستی مشترک اسرائیل، آمریکا و جمهوری آذربایجان تشکیل شده است. این روابط در دوران الهام علی‌اف نیز با شدت بیشتری ادامه یافت به گونه‌ای که علی‌اف در سال ۲۰۰۴ در سالروز تشکیل اسرائیل، تأسیس این رژیم را یک رویداد بزرگ تاریخی عنوان کرد (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۱) و پس از استقبال ویژه از شیمون پرز^۱ رئیس‌جمهور اسرائیل در باکو (ژوئن ۲۰۰۹)، بیان داشت: «خوشحالم که در کشورم میزبان شما هستم» (Khalifazadeh, 2013: 61). معاملات تسلیحاتی یکی از مهم‌ترین جنبه‌های روابط جمهوری آذربایجان و اسرائیل در سال‌های اخیر بوده است. صنایع نظامی اسرائیل یکی از تأمین‌کنندگان مهم هواپیماهای پیشرفته، توپخانه ضد تانک و سیستم‌های تسلیحات ضد نفر برای جمهوری آذربایجان هستند. در فوریه ۲۰۱۱، جمهوری آذربایجان تسلیحاتی به ارزش ۱/۶ میلیارد دلار از اسرائیل خرید. همچنین مقام‌های دفاعی اسرائیل در فوریه ۲۰۱۲، قرارداد فروش هواپیماهای نظامی بدون سرنشین و سیستم‌های دفاع موشکی و ضد هوایی به جمهوری آذربایجان به ارزش تقریبی ۱/۶ میلیارد دلار را تأیید کردند. نوسازی ارتش جمهوری آذربایجان به‌عنوان بخشی از همکاری

پدافندی دو کشور برای باکو در روابطش با اورشلیم بعد راهبردی مهی دارد (Souleimanov and Others, 2014: 480).

دولت مردان جمهوری آذربایجان، نزدیکی به اسرائیل را در راستای برخورداری از حمایت غرب، افزایش قدرت در منطقه و برخورداری از حمایت‌های مالی اسرائیل ارزیابی می‌کنند. از این‌رو، ایران حضور اسرائیل در مرزهایش را تهدیدی برای امنیت ملی خود می‌داند و به شدت نگران رشد همکاری‌های اطلاعاتی اسرائیل و جمهوری آذربایجان است. در فوریه ۲۰۱۲ ایران و جمهوری آذربایجان یکدیگر را به حمایت از فعالیت‌های تروریستی در خاک یکدیگر متهم کردند. ایران حکومت آذربایجان را به نقش داشتن در ترور دانشمندان هسته‌ای خود در همکاری با آژانس اطلاعاتی اسرائیل متهم کرد (Souleimanov and Others, 2014: 480). مقام‌های جمهوری آذربایجان در مقابل، ادعا کردند که نقشه عوامل ایران و شبه نظامیان حزب‌الله برای منفجر کردن ماشین بمب‌گذاری شده نزدیک سفارت اسرائیل در سال ۲۰۰۸ و توطئه‌ای برای هدف قرار دادن سفارت‌خانه‌های آمریکا و بریتانیا در سال ۲۰۰۷ را خنثی کرده‌اند (Dorraj and Entessar, 2013: 16).

بنابراین اسرائیل که ایران را تهدیدی جدی برای خود می‌داند؛ به یک راهبرد دیپلماسی فعال برای محاصره ایران در منطقه دست زده است. در این راستا جمهوری آذربایجان با موقعیت راهبردی در امتداد مرزهای شمالی ایران، بخش مهمی از برنامه سیاست خارجی اسرائیل را بازی می‌کند (Khalifazadeh, 2013: 63). این نقش به‌ویژه در راستای استفاده از مرزهای جمهوری آذربایجان با ایران برای استقرار سیستم‌های شنود و جاسوسی از درون ایران بوده است. براساس اسناد ویکی لیکس که در آوریل ۲۰۱۱ فاش شد، از قلمروی جمهوری آذربایجان به وسیله اسرائیل برای جاسوسی از ایران استفاده شده است (Baei lashaki and Others, 2013: 143).

ج) سطح جهانی

گسترش روابط جمهوری آذربایجان با ایالات متحده و نهادهای اوروآتلانتیکی (اتحادیه اروپا و ناتو)

هم‌زمان با فروپاشی اتحاد شوروی و رشد اهمیت منابع انرژی خزر، واشنگتن به دنبال جلوگیری از نفوذ دوباره روسیه و ایران در قفقاز جنوبی برآمد و در این راستا به حمایت‌های اقتصادی از کشورهای نواستقلال برای پشتیبانی از گسترش مردم‌سالاری و بازار آزاد در این کشورها اقدام کرد. برای دستیابی به این هدف‌ها، جمهوری آذربایجان به‌عنوان موتور بالقوه‌ای برای همگرایی منطقه‌ای انتخاب شد و اهمیت این کشور بارها به‌وسیله استراتژیست آمریکایی،

زیگنیو برژینسکی^۱ تأکید شد. از دید وی، جمهوری آذربایجان صلاحیت بالاترین میزان حمایت آمریکا را دارد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین محورهای ژئوپلیتیکی اوراسیا است (Baban and Shiriyev, 2010: 94-95). با توجه به این مسائل، پس از عملیات نظامی آمریکا در افغانستان و عراق در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳، واشنگتن توجه بیشتری به قفقاز جنوبی و به‌ویژه جمهوری آذربایجان کرد. از سوی دیگر، جمهوری آذربایجان نیز پس از استقلال، همواره کوشیده تا با حفظ روابط نزدیک با آمریکا از حمایت این کشور در منطقه برخوردار شود. گفتمان سیاسی مهم در جمهوری آذربایجان، رهایی از روسیه و التزام به غرب است که تنها گزینه‌ای دیده می‌شود که ممکن است به این کشور در بیرون‌آمدن از بحران‌های ایجادشده پس از فروپاشی اتحاد شوروی کمک کند. این مسئله به روابط مطلوب جمهوری آذربایجان با اسرائیل نیز پیوند خورده است (Grebennikov, 2013: 10).

در جمهوری آذربایجان از زمان ایلچی بیگ، تمایل به برقراری روابط نزدیک با آمریکا آغاز شد. حیدر علی‌اف نیز تلاش کرد تا در برقراری روابط با کشورهایمانند آمریکا و ترکیه و نیز روسیه و ایران نوعی تعادل ایجاد کند؛ گرچه در عمل کفه ترازو به سمت روابط با غرب سنگینی می‌کرد. از سال ۱۹۹۴ که جمهوری آذربایجان قرارداد قرن را امضا کرد، می‌توان موقعیت راهبردی در قفقاز جنوبی را دوره‌ای از نفوذ گسترده غرب توصیف کرد. آمریکا، اتحادیه اروپا و ترکیه شروع کردند تا نقش مهمی را در مسائل قفقاز جنوبی بازی کنند که به صورت سنتی به وسیله ایران و روسیه انجام می‌شد. چندین برنامه راهبردی مانند مشارکت برای صلح، راهبرد جاده ابریشم و دیده‌بان خزر به وسیله کلپتون (و بعدها در دوران بوش) و اتحادیه اروپا با هدف تقویت حضور غرب انجام شد. در همین حال، ایران با ابراز نگرانی شدید، به پیشروی متجاوزانه غرب به درون حوزه نفوذ سنتی ایران و روسیه واکنش نشان داد و در این زمینه روسیه را متحدی مهم برای مقاومت در برابر ایالات متحده انتخاب کرد (Khalifa Zadeh, 2013: 57). از سوی دیگر، همکاری نظامی آمریکا و جمهوری آذربایجان، امکان استفاده آمریکا از قلمروی جمهوری آذربایجان در حمله احتمالی به ایران را فراهم می‌کند که این امر حساسیت ایران نسبت به روابط نظامی جمهوری آذربایجان را افزایش می‌دهد (Baei Iashaki and Others, 2013: 143).

آمریکا با حمایت از پذیرش جمهوری‌های منطقه مانند جمهوری آذربایجان در نهادهایی مانند سازمان امنیت و همکاری اروپا و ناتو، تلاش کرده است تا این کشورها را در نهادهای غربی جذب کند و مانع تشکیل یک بلوک قوی منطقه‌ای شود (حیدری، ۱۳۸۳: ۵۰). در واقع، جمهوری آذربایجان با دوری از محور ایران و روسیه، روابط راهبردی با آمریکا، اتحادیه اروپا،

ناتو و اسرائیل را گسترش داده است و با وجود درخواست مستقیم تهران برای پایان همکاری با آمریکا و اسرائیل، جمهوری آذربایجان به راهبرد طرفدار غرب ادامه داده است (Khalifazadeh, 2013: 60). از یک‌سو، جمهوری آذربایجان برای حل مناقشه قره‌باغ و ایجاد تعادل در میان بازیگران منطقه‌ای مانند روسیه و ایران به حمایت آمریکا نیاز دارد و از سوی دیگر، به دلیل منابع غنی انرژی جمهوری آذربایجان و همسایگی این کشور با ایران و روسیه، آمریکا منافع اقتصادی و راهبردی مهمی در جمهوری آذربایجان دارد. بنابراین، همکاری آن‌ها می‌تواند عامل مهمی برای تداوم حضور آمریکا در منطقه قفقاز و خزر باشد و نفوذ روسیه را در منطقه کاهش دهد و ایران را در انزوا قرار دهد (Baban and Shiriyev, 2010: 102).

نتیجه

هرچند نظریه همگرایی بیشتر براساس تجربه همگرایی در اروپا ایجاد و متحول شده است؛ اما در بررسی روابط میان کشورهای که برتری‌هایی مانند نزدیکی جغرافیایی و اشتراک‌های تاریخی، فرهنگی و اقتصادی و حتی سیاسی دارند نیز می‌توان فرایند همگرایی را تبیین کرد. این مسئله لزوم بررسی روند نزدیکی دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان در قالب همگرایی را نشان می‌دهد. روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان سابقه تاریخی طولانی دارد و برجسته‌بودن عواملی مانند اشتراک‌های تاریخی - تمدنی، فرهنگی و مذهبی در روابط دو کشور، زمینه‌هایی برای شکل‌گیری روند همگرایی میان دو طرف بوده است. گرچه استقلال جمهوری آذربایجان، فرصت بی‌نظیری را در این مسیر مهیا کرد؛ اما بنا به دلایل مختلف بروز چالش‌هایی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و به‌شکل کلی طرح منافع ملی و تدوین سیاست خارجی غیرهم‌سو در دو کشور که هر یک را به‌سوی جبهه‌ای از حامیان سوق می‌داد، روند روابط نزدیک و مستمر در میان دو کشور را متوقف و در مقابل نمودهای واگرایی در روابط دو طرف بروز یافت؛ بنابراین بررسی روابط متقابل ایران و جمهوری آذربایجان در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی چندان امیدبخش نیست و از وجود چالش‌های متعددی در مسیر همگرایی دو کشور خبر می‌دهد. روشن است تا زمانی که شاخص‌های سیاست خارجی این دو کشور در دو طیف کاملاً متفاوت از یکدیگر تدوین می‌شود، نمی‌توان به روند نزدیکی و همگرایی در روابط دو کشور امیدوار بود.

منابع

الف) فارسی

۱. احمدی، حسین (۱۳۸۵)، *تحولات منطقه‌ای ویژه قفقاز*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۲)، «امنیت جمهوری آذربایجان و ناتو»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۱۲، دوره ۳، شماره ۴۲، صص ۱۴۶-۱۰۵.
۳. چابکی، ام‌البنین (۱۳۸۸)، «چالش‌های روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال ۲، شماره ۴، صص ۸۴-۶۳.
۴. حیدری، محمد (۱۳۸۳)، «دگرگونی‌های ژئوپلیتیک دهه ۱۹۹۰ و جغرافیای نوین امنیتی ایران»، *مطالعات خاورمیانه*، سال ۱۱، شماره ۱، صص ۷۴-۴۷.
۵. زین‌العابدین، یوسف و زهرا صابر (۱۳۹۲)، «تحلیل زمینه‌های علایق ژئوپلیتیک ایران در جمهوری‌های آذربایجان و ترکمنستان با استفاده از مدل سنجش ماتریس»، *ژئوپلیتیک*، سال ۹، شماره ۲، صص ۱۳۵-۱۰۸.
۶. کرمی، جهانگیر (۱۳۷۸-۷۹)، «بازی بزرگ جدید در قفقاز و پیامدهای امنیتی آن برای آینده ایران»، *سیاست دفاعی*، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۱۸-۵.
۷. کولایی، الهه (۱۳۹۲)، *سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۸. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

(ب) انگلیسی

1. Askari, Hossein and Roshanak Taghavi (2006), "Iran's Financial Stake in Caspian Oil", *British Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. 33, No. 1, pp. 1-18.
2. Baban, Inessa and Zaur Shiriyevev (2010), "The U.S. South Caucasus Strategy and Azerbaijan", *Turkish Policy Quarterly*, Vol. 9, No. 2, pp. 93-103.
3. Baei lashaki, Abdollah, Masoumeh Rad Goudarzi and Davood Amraei (2013), "The Roots of Tension in South Caucasus: The Case of Iran- Azerbaijan Relationship", *Journal of Politics and Law*, Vol. 6, No. 4, pp. 141-149.
4. Bishku, Michael B. (2009), "The South Caucasus Republics and Israel", *Middle Eastern Studies*, Vol. 45, No. 2, pp. 295-314.
5. Brown, Cameron S. (2004), "Wanting to Have Their Cake and Their Neighbor's Too: Azerbaijani Attitudes towards Karabakh and Iranian Azerbaijan", *Middle East Journal*, Vol. 58, No. 4, pp. 576-596.
6. Brown, Chris and Kristen Ainley (2005), *Understanding International Relations*, New York: Palgrave Macmillan.
7. Bulent, Aras and Pinar Akpınar (2011), "The Relations between Turkey and the Caucasus", *Perceptions*, Vol. 16, No. 3, pp. 53-68.
8. Buzan, Barry (2014), *An Introduction to the English School of International Relations*, Cambridge: Polity Press.

9. Cantori, Louis J. and Steven L. Spiegel (1973), "The Analysis of Regional International Politics: The Integration Versus the Empirical Systems Approach", **International Organization**, Vol. 27, No. 4, pp. 465-494.
10. Cornell, Svante E. (2005), **Small Nations and Great Powers**, London and New York: Taylor and Francis.
11. Dorraj, Manochehr and Nader Entessar (2013), "Iran's Northern Exposure: Foreign Policy Challenges in Eurasia", **Center for International and Regional Studies**, Georgetown University School of Foreign Service in Qatar, No. 13, pp. 1-27.
12. Grebennikov, Marat (2013), "The Puzzle of a Loyal Minority: why do Azeris Support the Iranian State?", **Middle East Journal**, Vol. 67, No. 1, pp. 64-76.
13. Gresh, Geoffrey (2006), "Coddeling the Caucasus: Iran's Strategic Relationship with Azerbaijan and Armenia", **Caucasian Review of International Affairs**, Vol. 1, No. 1, pp. 1-13.
14. Haas, Ernst B. (1961), "International Integration: The European and the Universal Process", **International Organization**, Vol. 15, No. 3, pp. 366-392.
15. Haas, Ernst B. (1970), "The Study of Regional Integration: Reflections on the Joy and Anguish of Pretheorizing", **International Organization**, Vol. 24, No. 4, pp. 606-646.
16. Khalifazadeh, Mahir (2013), "Israeli-Azerbaijani Alliance and Iran", **Middle East Review of International Affairs**, Vol. 17, No. 1, pp. 56-70.
17. Kurian, George Thomas (2011), **The Encyclopedia of Political Science**, Washington: Washington a Division of SAGE.
18. Lee, Yusin (2005), "Toward a New International Regime for the Caspian Sea", **Problems of Post-Communism**, Vol. 52, No. 3, pp. 37-48.
19. Lee, Yusin and Sangjoon Kim (2008), "Dividing Seabed Hydrocarbon Resources in East Asia: A Comparative Analysis of the East: China Sea and the Caspian Sea", **Asian Survey**, Vol. 48, No. 5, pp. 794-815.
20. Souleimanov, Emil and Ondrej Ditrych (2007), "Iran and Azerbaijan: a Contested Neighborhood", **Middle East Policy**, Vol. 14, No. 2, pp. 101-116.
21. Souleimanov, Emil, Maya Ehrmann and Huseyn Aliyev (2014), "Focused on Iran? Exploring the Rationale behind the Strategic Relationship between Azerbaijan and Israel", **Southeast European and Black Sea Studies**, Vol. 14, No. 4, pp. 471-488.
22. Ter-Abrahamian, Hrant (2005), "On the Formation of the National Identity of the Talishis in Azerbaijan Republic", **Iran and the Caucasus**, Vol. 9, No.1, pp. 121-144.
23. **World Population Review** (2015), "Azerbaijan Population 2015", Available at: <http://worldpopulationreview.com/countries/azerbaijan-population>, (Accessed on: 26/12/2015).

-
24. Zimmitskaya, Hanna and James Von Geldern (2011), "Is the Caspian Sea a sea; and why does it matter?", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 2, No. 1, pp. 1-14.